



سپهر آینه رفوگر

بر دار بلند قاف
پشت هزارتوی اندیشه
جوجه ای از پای آویخته اند
عبرت
پند روزگار باشد
طمع در جایگه سیمرغ داشت
تنها
بی یاور
بی دسیسه با سی مرغ

آدرس: میدان انقلاب، ضلع جنوب شرقی، ساختمان مترجمان،
پلاک ۱۷، طبقه ۱ و طبقه ۲
نمایشگاه و فروشگاه مرکز، میدان انقلاب، روبه روی درب
اصلی دانشگاه تهران، ساختمان پارسا، پلاک ۲۶ طبقه ۱ -
تلفن: وب سایت: ۰۲۱-۶۶۹۳۱۶۶۹ و ۰۲۱-۷۸۹۲۷۲۷ و ۰۲۱-۶۶۴۰۶۲۰۹
دورنگار: ۸۱۷۸۲۵۵۸ -----
www.firbooshpub.com



ISBN-978-600-495-192-0



780004 951920

مشت بر سندان

مهدی رفوگر



سرشناسه : رفوگر، مهدی، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور : مشت بر سندان / مهدی رفوگر.
مشخصات نشر : تهران: فرهوش، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری : ۱۴۵ص: ۱۴/۵×۲۱/۵س.م.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۴۹۵-۳۲۰-۷
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴
موضوع : Persian poetry -- 20th century
رده بندی کنگره : PIR۸۳۴۵/ف۸۳م۵ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی : ۸۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی : ۵۲۲۴۵۹۲



مشت بر سندان

مهدی رفوگر

ناظر فنی: حدیث السادات براتی

صفحه آرا: رضا کاوه

طراح جلد: رضا کاوه

نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۲۰،۰۰۰ ریال

کلیه حقوق چاپ و نشر مخصوص و محفوظ ناشر است

آدرس: میدان انقلاب، ضلع جنوب شرقی، ساختمان مترجمان، پلاک ۱۷، طبقه ۱ و طبقه ۲
نمایشگاه و فروشگاه مرکز ک: میدان انقلاب، روبه روی درب اصلی دانشگاه تهران، ساختمان پارسا، پلاک ۲۶ طبقه - ۱
شماره تماس: ۰۹۱۰۷۸۹۲۷۴۷ و ۰۶۶۹۳۱۶۶۹، ۰۶۶۴۶۰۹۳۶؛ دور نگار: ۸۹۷۸۴۵۵۸

وب سایت: www.farhooshpub.com

مقدمه:

گفتم آیا که در این درد بخواهم مردن
محالست که حاصل کنم این درمان را
پنجه با ساعد سیمین نه به عقل افکندم
غایت جهل بود مشت زدن سندان را
حضرت سعدی

درود

این دفتر نیز بر همان موازین دفتر قبلی (تیغ و حنجره) ویرایش گردیده است . برای هیچکدام از قطعات نامی نهاده نشد و آنها را با اعداد مشخص کردم . امیدوارم مورد قبول و حمایت شما عزیزان قرار گیرد .

سپاس

مهدی رفوگر^۱

1- Telegram : 1- @mahdirofougar 2- @Rofougar_m
Instagram : m.rofougar
e-mail : Mahdi_rofougar@yahoo.com

فہرست مطالب

۱۳.....	۱.....	قطعہ ۱
۱۴.....	۲.....	قطعہ ۲
۱۵.....	۳.....	قطعہ ۳
۱۶.....	۴.....	قطعہ ۴
۱۷.....	۵.....	قطعہ ۵
۱۸.....	۶.....	قطعہ ۶
۱۹.....	۷.....	قطعہ ۷
۲۰.....	۸.....	قطعہ ۸
۲۱.....	۹.....	قطعہ ۹
۲۲.....	۱۰.....	قطعہ ۱۰
۲۳.....	۱۱.....	قطعہ ۱۱
۲۴.....	۱۲.....	قطعہ ۱۲
۲۶.....	۱۳.....	قطعہ ۱۳
۲۷.....	۱۴.....	قطعہ ۱۴
۲۸.....	۱۵.....	قطعہ ۱۵
۳۰.....	۱۶.....	قطعہ ۱۶
۳۱.....	۱۷.....	قطعہ ۱۷
۳۲.....	۱۸.....	قطعہ ۱۸
۳۳.....	۱۹.....	قطعہ ۱۹
۳۴.....	۲۰.....	قطعہ ۲۰

۳۵.....	۲۱	قلمعه
۳۶.....	۲۲	قلمعه
۳۷.....	۲۳	قلمعه
۳۸.....	۲۴	قلمعه
۳۹.....	۲۵	قلمعه
۴۰.....	۲۶	قلمعه
۴۱.....	۲۷	قلمعه
۴۲.....	۲۸	قلمعه
۴۳.....	۲۹	قلمعه
۴۴.....	۳۰	قلمعه
۴۵.....	۳۱	قلمعه
۴۶.....	۳۲	قلمعه
۴۷.....	۳۳	قلمعه
۴۸.....	۳۴	قلمعه
۴۹.....	۳۵	قلمعه
۵۰.....	۳۶	قلمعه
۵۱.....	۳۷	قلمعه
۵۲.....	۳۸	قلمعه
۵۳.....	۳۹	قلمعه
۵۴.....	۴۰	قلمعه
۵۵.....	۴۱	قلمعه
۵۶.....	۴۲	قلمعه
۵۷.....	۴۳	قلمعه
۵۹.....	۴۴	قلمعه
۶۰.....	۴۵	قلمعه
۶۱.....	۴۶	قلمعه
۶۲.....	۴۷	قلمعه
۶۴.....	۴۸	قلمعه
۶۵.....	۴۹	قلمعه
۶۶.....	۵۰	قلمعه

٦٧	٥١	قلمعه
٦٨	٥٢	قلمعه
٦٩	٥٣	قلمعه
٧٠	٥٤	قلمعه
٧١	٥٥	قلمعه
٧٢	٥٦	قلمعه
٧٣	٥٧	قلمعه
٧٤	٥٨	قلمعه
٧٥	٥٩	قلمعه
٧٦	٦٠	قلمعه
٧٧	٦١	قلمعه
٧٨	٦٢	قلمعه
٧٩	٦٣	قلمعه
٨١	٦٤	قلمعه
٨٣	٦٥	قلمعه
٨٤	٦٦	قلمعه
٨٥	٦٧	قلمعه
٨٦	٦٨	قلمعه
٨٧	٦٩	قلمعه
٨٨	٧٠	قلمعه
٨٩	٧١	قلمعه
٩٠	٧٢	قلمعه
٩١	٧٣	قلمعه
٩٢	٧٤	قلمعه
٩٣	٧٥	قلمعه
٩٤	٧٦	قلمعه
٩٥	٧٧	قلمعه
٩٦	٧٨	قلمعه
٩٧	٧٩	قلمعه
٩٨	٨٠	قلمعه

٩٩.....	٨١	قلمعه
١٠٠.....	٨٢	قلمعه
١٠١.....	٨٣	قلمعه
١٠٢.....	٨٤	قلمعه
١٠٣.....	٨٥	قلمعه
١٠٤.....	٨٦	قلمعه
١٠٦.....	٨٧	قلمعه
١٠٧.....	٨٨	قلمعه
١٠٨.....	٨٩	قلمعه
١٠٩.....	٩٠	قلمعه
١١٠.....	٩١	قلمعه
١١١.....	٩٢	قلمعه
١١٢.....	٩٣	قلمعه
١١٣.....	٩٤	قلمعه
١١٤.....	٩٥	قلمعه
١١٥.....	٩٦	قلمعه
١١٦.....	٩٧	قلمعه
١١٧.....	٩٨	قلمعه
١١٨.....	٩٩	قلمعه
١١٩.....	١٠٠	قلمعه
١٢٠.....	١٠١	قلمعه
١٢١.....	١٠٢	قلمعه
١٢١.....	١٠٣	قلمعه
١٢٢.....	١٠٤	قلمعه
١٢٣.....	١٠٥	قلمعه
١٢٤.....	١٠٦	قلمعه
١٢٥.....	١٠٧	قلمعه
١٢٥.....	١٠٨	قلمعه
١٢٦.....	١٠٩	قلمعه
١٢٧.....	١١٠	قلمعه

١٢٨	١١١	قطعه
١٢٩	١١٢	قطعه
١٣١	١١٣	قطعه
١٣٢	١١٤	قطعه
١٣٣	١١٥	قطعه
١٣٤	١١٦	قطعه
١٣٥	١١٧	قطعه
١٣٦	١١٨	قطعه
١٣٧	١١٩	قطعه
١٣٨	١٢٠	قطعه
١٣٩	١٢١	قطعه
١٤٠	١٢٢	قطعه
١٤١	١٢٣	قطعه
١٤٢	١٢٤	قطعه
١٤٣	١٢٥	قطعه
١٤٤	١٢٦	قطعه
١٤٥	١٢٧	قطعه

قطعه ۱

دهان بسته
آب گلو فرو داده
واژگان تبعید می کنی
چاه سینه را

بلور واژگان می شکنند به صخره های سکوت
نه بر سر جنگی
نه بر سر صلح
کز نبرد خسته ای
آشتی را آتش دانسته
هراس سوختن دامان خویش داری

قطعه ۲

واژگان خفته در دهان

نه از جنس شیشه

سنگ های آذرین و خارا

صخره های سبز در گیر و دار نبرد با امواج

خرسنگ های آزمون یلان و پهلوانان

نه از جنس آرمه و بتن

خشت های آفتاب خورده مانند

زخم زن بر دست کودکان کار

پدران پشت خمیده بی زر و سکه

مادران بی تنور و نان

واژگان پنهان من

همه درد

همه زخم اند

قطعه ۳

چوپان گشته

ساده

روستایی

هی می کنم گله احساس

سربر زیر

رام و خموده

سوی مرتع رویای تو

تمنای نو دارم

به دندان خشم

گر گانه

وحشت نیافرین

تاب

توان مصیبت تازه ندارم

قطعه ۴

روزگارم تب دارد
بایر مانده کشتگاه اندیشه
نان به قارچ های سمی
آب به شیره لرح مرداب
هوا به زهر اژدهای مرگ آلوده
دلتنگم

قطعه ۵

از دهان افتاد

سرد

بی روح شدند واژگان مهر

گوش‌ها به نوا

دل‌ها به معنا

چشم‌ها به دیدار ایشان مشتاق نبوده

پرده بر پرده حزن

نا آشنا

غریب می نواختند ساز هوشیاری را

قطعه ۶

فیلسوف غریب شهر من

خواب پریده

بی رنگ

نادم عقل خویش

پی جوی فراموش آداب ادب

روح مرده ای دارد

تا بوتش هر دم بر دوش

مرثیه خوان

نوحه سرا

گمگشته سال های شانزده خویش است

در حیاط خانه همسایه

گلی معطر به دستان وی

ملول

پریشان

بی صاحب

بی جار و جنجال

تنها مانده بود

قطعه ۷

بی سرانجام

پای

زنجیر به افسون امروز

دست

آلوده به پینه اندوه

چشم

نابینای فردا

زمرمه های نیم جان بر لب

در خویش می کاوم

نهای خاطرات فسرده است

قطعه ۸

حسن مردانگی دست های بلندی داشت

بلند بلند

کمر زمین

خط استوا را دور زد

آرام

سبکسر

بی هیاهو

جهان در آغوشش حفت

کنکاش دست های شعور زنانگی آغاز کرده

هیچ نیافت

همه خنثی

نیم مرد

نیم زن

سخت

صبور

ره نامردی گرفته بودند

قطعه ۹

بر دار بلند قاف

پشت هزارتوی اندیشه

جوجه ای از پای آویخته اند

عبرت

پند روزگار باشد

طمع در جایگه سیمرخ داشت

تنها

بی یاور

بی دسیسه باسی مرغ

قطعه ۱۰

پر خاشگر

خشمگین می شوم

بارش آغاز می شود

یک سیلی در پس سیلی دگر

سیلی موج از سیلی های مهر

صورت سرخ

چشم ها دریده

مغز در تراوش هورمون های شوک

چشم هایت سیلی می نوازند چهره احساس های خفته را

قطعه ۱۱

از هوس لبریز
حریرص و دلداده
پریش می شود اندیشه
زهد اعتبار است
دست سودن معصیتی ناگوار
وسوسه دمامد بر دروازه غفلت پای می گوید

قطعه ۱۲

تحریر نشستند

قلم در دست

تهی از واژگان سرسخت

نرم

آرام

درنگ در درنگ

به خط ممتد

بطلان و بهتان آغاز شد

بهره خویش می طلبیدند

نامرئی و نامفهوم

مرکب سیاه فراموش یادها را

مردان

زنان

شهر به شهر

قریه به قریه

آبادی به آبادی
اوراق تاریخ
یک به یک آلوده گشتند

طلسم هر روز پر رنگ تر گشته
رنج ایشان ثمر داد
ما ماندیم
ما ماندیم بی بنیان و ریشه
وجز
وجز آنان هیچ نماند

قطعه ۱۳

چهار گوشه جانم
چهار آتش افروخته است
کمی دلتنگ
خرده ای امیدوار
ذره ای شادم
غرق دریاچه دلشوره
پاس نشسته ام ثبات را
متوسل به سایه تو

قطعه ۱۴

بال می زند روح

یکسر

پیر توان

بی تاب

مشوش و پریش

نفس در نفس تو

جان می دهد

دمادم

خسته

نومید

گمگشته و فسرده

جسم در تب اندام تو

قطعه ۱۵

واژگان غریب و آشنا
درهم و برهم
نواله کس و ناکس
رنگین به جوهر اندیشه های نزدیک و دور
مشعشع به انوار گرم و سرد
انبار شده اند ناخواسته و خواسته
سلول های دیگر نه خاکستری را
بیمار و سواس گشته
پای سست و کلک لوزان
می سرد در انتخاب ایشان
دست بر هر یک می بری
ریسمان خود بافته ای می گردد بر گردن
ناگاه
بی گاه
فریاد می کنند
های او از تبار دیگری است
و شوق

شوق قبیله را دربر گرفته

هلله

آوازمی دهند

های های گفتیم مجنون است و پریش

بیگانه است و تاب سنت ندارد

قطعه ۱۶

نیم از تو
نیم از من
کمی بیشتر از ما
تسخیر کرده است جهان هستی را
خشمگین
بی پروا
خودپسند
قابیل میشوم بار دگر پس بار دگر
اگر
اگرهاییل دست بر تو اندازد

قطعه ۱۷

خرناسه است و سکوت شکسته شهر
زمین به لمس پنجه اش می لرزد
آسمان به اکراه بازدمش سیه می شود
نیم شب است و همه نیم هشیار
خواب تازه می بیند آثری دهاک ایشان را

قطعه ۱۸

ساز تازه دارد آفتاب

رخ به برقع ابر پوشانده

شرم در روی

غم در دل

پشیمان طلوع

افسرده حضور است

سینه اش زخم خورده به تیغ زروان

تکرار مکرر نمی پذیرد

بیهوده

وامانده

گرد جهان می چرخد و می چرخد

قطعه ۱۹

مشک می بارد از گیسوان خیال
طعم تند خون دارد لب های عروسک رویا
اندیشه مهجور و غریب
نشسته بر دروازه کوتاه دهان
طیبال بغض می نوازد هر دم غار گلو
آن نظر کرده بی نظر بر ماست
نذر آتش و بلوا کرده ام افسانه هزار ساله او را

قطعه ۲۰

اسب کهر مهر

پشت پا خورده

پای سست

بی نفس

یال بلندش مغروق خون و عرق

سر بر زیر

تاب می دهد گردن فراز خویش

دیشب تیمار نداشت

طلوع به مائده یابو سیرش کرده بودند

قطعه ۲۱

خورجین کتابخانه پر
قلم و دفتر بسیار
دمنوش مغزهای سیه بیک بیک در اختیار
بار فرهنگ برداشته
روشن و روشنفکر می شوند
گه به تازیانه آئین
گه به وسوسه دنیا
خر عیسی را مانند
نشخوار پیوسته به هنگام تصلیب

قطعه ۲۲

اندوه کهن

زخم تازه بر دل

چموش می شوند اندیشه هایم

ناسزا بر که روا

مدح بر که سزاوار شد

هنگام

هنگام که خطی از تاریخ نمی دانستیم

خطی به جفا نوشته

قلم های ما شکسته

سر بردار پشیمانی کردیم

قطعه ۲۳

عود می سوزد میان مجمر آتش
گل انداخته اند ذغال های سیاه روی
نیلوفر ذهن گل می دهد
رنگ و لعاب تو دارد
خویشتن داری کرده
سر نمی جنبانم
چشم باز نمی کنم
سفر اشراق شروع
جهان نهان هویدا می شود
توبه گرمی ذغال ها
دود می شوم چون عود

قطعه ۲۴

عجوزه دیرپای زمان

نشسته بر اریکه نخوت

دست در دست تقدیر جادوگر

سرمه خواب بر چشم

گونه به خون دل ها سرخ

تن

اندیشه

نور چشم

نمی دهد به هر کس

پای کوب بر زمین

کودکانه

لجوج

خشمگین

آمال لگدماں می کند

قطعه ۲۵

پای می کوبند
ضرب طبال هوش را
نه بر آسمان
بر زمین پادشاهند
ستمگر
جبار خویش
تن می آزمایند به تیغ و خنجر
باشد
باشد روح برائت تن یافته
سرور خویش گردند

قطعه ۲۶

چرخ می زند افلاک

بی کار

بی عار

نادان و بی دانش

پای بر این سست عناصر

دلخوش به جاودانگی

بازیچه دست بازی گردان می شویم

زمان

غول نا ایستا

یک چشم

بی حس و نظر

ریسمان جهان بر قاعده خویش می چرخاند

قطعه ۲۷

از ره رسید
گرد بر شانه و دست و پای
شوخ چهره
تبسم بر لب
طالب پیاله ای آب
نوشید و نوشید و نوشید
قاصد بود و انبان طومار بر پشت
سهم خویش ستاندم
سر به ره گذاشت
اجل چه پرکار و خسته بود

قطعه ۲۸

دشنه و سینه

تیغ و زبان

زهر و گلو

پای و زنجیر

دست و تبر

چه خوش تعبیر می شوند

خواب های طولانی غفلت را

خم می شود درخت طوبی زیر بار گندیده خویش

باغبان میگسار با طاووس و افعی

انتظار فریبی تازه

بکر و بی تکرار

می لرزاند سینه ما را

قطعه ۲۹

زر می ریزد از گیسوان خورشید

زمین

زمان

غرق مهر او

آب دهان قورت می دهد ماه

باشد

باشد نوبتی دیگر به سیم تاوان دهد

لختی به خلوت آسایش نشینند

قطعه ۳۰

دود می شود

بر مجمر خورشید دانه اندیشه های دوشیزه

کویر ذهن است و سیالی در کار نیست

پشت کرده است بانوی ماه

عشاق شعر و شور را

نان به بهای جان

جایی برای آب آسایش نمانده است

قطعه ۳۱

وسوسه ای پنهان

شاید خجسته

شاید شوم

در سردارم

انگیزه نو برای حیات

فریب تو را نشسته ام

کاش نادان

بازیگوش

غافل باشی

قطعه ۳۲

غمی نهان

مرموز

ناشناس

خفته بود در چشمان عنقا

بال‌ها شکسته

پای در ریسمان

طوق اسارت بر گردن

تماشا نشسته بود پرواز کرکس

عفریت بخت تفرین می کرد

قطعه ۳۳

جانب به جانب
سینه کش دیوار
خفته
بی هوش
سراپا بهت
مغبون
بسیاراند
چشمان تو
بازار مکاره ای است
بی بدیل
پر فریب

قطعه ۳۴

دیوانه ای پشت در پشت
خلواره ای نشئت گرفته از اصالت وجود انسان
زخم زنجیر بر دست و پای
فریادهایش خموش
خموش چون دود آتش
مرا به خویش می خواند
تا
تا برانگیخته
پایکوب
طبلال نبردی تازه شوم
بر خرد تاخته
جان تازه دهم اندیشه های خفته در سیه چال سینه
بردگان حلق را

قطعه ۳۵

اندیشه های مهجور من
کودکان بازیگوش
سنگ های پرتاب شده بر سمت و سوی سنگ های هار
مسبب جارهای شکسته معبد خدایان
پی سوزهای روشنی را مانند
پشت خندق ژرف سکوت شهر

قطعه ۳۶

آذرخش

سنگ

کین می بارد از آسمان

و زمین

زمین سرسره لغزان گوراندیشه می گردد

ناسزاگو بر خویش و دوران

سکه

سکه بر نام دقیانوس زده

گریز آغاز نمودیم خود کرده را

بزرگ کرده به هر سوق

روسی واری و ملیجک نشان

سکه بیشتر طلب می کنیم

قطعه ۳۷

چرخه ناگزیر زمان

ثبات منفور مکان

تصویر بدسرسشت روزگار می شود

هنگام

هنگام که او بر خلوت خویش اصرار ورزد

و تو

تو به تنبیه حاجیان چشمش

دست و پای شکسته باشی

قطعه ۳۸

به یاد تو می نشینم
بختک تنهایی
انس و جن سر در گریبان
هزیمت می کنند
شانه ات ستون می شود
دوباره و دوباره
مکرر و مداوم در خیال
گردن شکسته و بی پناه مرا

قطعه ۳۹

هزار گوشه خانه

آشکار و نهان

کرمینه دلتنگی تار تنیده

مهجور

خودخواسته

هوس پروانگی دارد

قطعه ۴۰

زیباست پایکوبی
دست افشاندن با خویش
سرود خواندن در غربتی دلخواسته
شوق گرفتن
خنده های بکر
وحشیانه
بی تامل
بی تعامل
و چشم ها
چشم های گشاده تماشاگران
و زمزمه
زمزمه های ایشان که دیوانه
خاطر پریش
مجنون است
قبای عقل به ردای رهایی می بخشم
دست در دست می شوم اندیشه های نور را

قطعه ۴۱

چشم بر دنیای خویش دارم

ره

اعتبار تازه می جویم

مردمان همه پیر و مرشد و پندگو

عالمان بی عمل

اندرز ایشان فرا گرفته

موعظه گر دگران می شوم

سکه در دست کاتب گذاشته

شهیر و سربلند

بر جایگه و سریر فلاسفه نشسته

نام تازه می نشانم اقبال فسرده خویش

بر فریب آنان شاد می گردم

قطعه ۴۲

چشم در زیر

آزمند

حریص می شود دست هایم

واژه های نو

سرودن چامه و چکامه دیگر را

سایه تو

غرق تمناست

قطعه ۴۳

نشسته ام بر بساط آوای کهن

کهن و دوشیزه

کهن و خیال انگیز

کهن و بکر چون صحرا

کهن و فراخ چون دشت

کهن و سخت چون کوه

بال باز کرده

شاید عقاب

باز

کر کس

کبوتر

کلاغ

آری کلاغ می شوم

من رها

آزادم

پای برهنه

بی تن افزار

جاری رود

ابر آسمان

خورشید گشته

زمینم

کلهکشان در من سرود می خواند

قطعه ۴۴

میان شن و نمک

شتک های آب و لجن

شکستن پیمان جاذبه به دست قنديل های شیروانی

رنجور

تن خسته

گم می شود کارگر روزمزد

چشم بر او

چشم بر چهار راه فصول دارم

بهار و تابستان و پاییز نیامدی

شاید

شاید برف تو را با خود همراه کند

قطعه ۴۵

قریب می شوم
چشمان بسته تو را
چونان شبم به گلبرگ
ابر به خورشید
ماه به برکه
سایه به ذات
پس
پس هزار سال غربت
هنگام
هنگام بهت تو از سماجت من

قطعه ۴۶

چمیده در خویش

نازان

خنیاگر

خودپسندی ساز می کند

چشم بسته

نادان تاوان بازار

ناگه

یکباره

خریدار می شوم

قطعه ۴۷

پر هیاهو

عشوه مردانه بر رخ

بی دستار

پوستین و ردا

پای برهنه

جام بر جام زده

سرود می خوانند

مرشد

راهبر

بی حریف و خواص یافته

سینه بر اغیار می زنند

مست فریبکاری خویش

غنیمت شمار وقت

مجلس ترک کرده

چارق

قبای راهبر به یغما می برند

شیخ در سرایش خلسه

دلخوش

مغرور

به حضور مریدان بی شمار

قطعه ۴۸

به زمستان و تابستان

پاییز و بهار

در تابه افعال می ریزند

یک به یک

قطعه به قطعه

اندام یار را

سالاد فصل می شود روح وی

باشد

باشد صاحب سخن

شاعر عشق باشند

قطعه ۴۹

زبان به دندان گرفته

بی رحم

غیور

خودپسند

تن واژگان می درم

خامشی آخرین سلاح

نیرنگ نبرد است

سر در کار خویش دارم

در سکوت زخم میزنم تن غول مغرور پرگوی تو را

قطعه ۵۰

چرخ در چرخ

شکسته

ویران است دنده های زمان

سر از اندیشه

تن جداست از سر

بیهوده

مکرر واژه می سازم

بادام های بی مغز

گردکان پوک را مانند

به عسل هم شیرین نمیشود دهان تو

قطعه ۵۱

سکه دقیانوس ضرب می زنیم
بی بها
بی ارزش
بر ما می گرید سگ اصحاب کهف
هوشیاران همیشه در خوابیم

قطعه ۵۲

حصار می سازند
واژه های متروک
بی نام و نشان
بی سایه و آفتاب
میان اندیشه های ما

جهان خویش
نامهربان
سرگشته
بی حواس و نظر گشته
خون بر دل دانش می نشانیم

قطعه ۵۳

همه آتش

خشم و خون

مرگ

فنا می شوند

واژه های محبوس در سینه

زبان بسته شود

مشت گره گشته

می شکافد پیشانی جالوت

واژه سنگ در دست داوود

قطعه ۵۴

بیهوده

شاید ناگزیر

بی اندیشه استمرار مهر

پشت می کنی بر من

چرب زبان

شیرین سخن

داستان شبانه می گویم

شاید

شاید خواب روند کابوس های جهش یافته تو

قطعه ۵۵

بی مجال تنفس

چشم بستن

توشه برداشتن

چونان طوفان

چرخ می زخم سیاره بی مهری را

آبی آرامش

سکون

خلوت تو می جویم

والا

والا دهان خواهد گشود آتشفشان کین و کنایه های کهن

خواهم سوخت

خواهی سوخت

قطعه ۵۶

برخاسته

سازدگر

سوز و نوای تازه بر پا میکنم

مشت می گویم دهان اندیشه

سر می شکنم عقل را

پا به پای حسی بگر

شور گرفته

سراشیب جنون پیموده

بی دریغ

پیایی

نام تو ز مزمه می کنم

قطعه ۵۷

خمیده

گوژپشت از باری گران

گرد روزگار بر سر

مجروح به دشنه زمان

دست‌ها شکسته به قانون جنگ و صلح

بساط نو پهن می‌کنم

نواهای پنهان

خاطر آزرده خویش را

تیغ و حنجره

آینه و تقاب

سنگ و پیشانی

بر طبق اخلاص می‌نهم

فرسوده نگرند دوستان در کنکاش

قطعه ۵۸

سیال متلاطم ذهن
پرده تصاویر در چشم
بازخوانی پرونده یادگارها آغاز می شود
پای در رود
تکیه بر درخت مکتوب به امضای من و تو
گوش پر از آواز و نواهای شاد و غمین کهن
خشب سبکها تمام
رد پایش سرفه های خشک
بیهودگی فرا می گیرد مرا

قطعه ۵۹

دل در شورش
چشم در کنکاش
دست کویان بر دست
سرک می کشم
میان تمام کوچه های قهر و آشتی
بن بست های پر شاخ و برگ درختان چنار
ردپا
اثر
نشانه از تو نمی یابم
به گل نشسته است
کشتی خاطرات بی لنگر و پارو

قطعه ۶۰

جگر خوار

لب گز

سودازده گشته ام

پریش و پشیمان

نادم از غفلت

فراموش حضور تو

قطعه ۶۱

بوف

کور مادرزاد سحر

چشم به رخ شب گشاده

سایه به سایه

پا به پا

همنوا با مرغ حق سرود می خواند

پاسبان شب

فلاخن در دست

بی حواس

گوش کر به آواز

چشم کور به پنجره های باز

نشانه می رود جوجه ایشان را

باشد

باشد به عزا

لال

الکن شوند

قطعه ۶۲

رشته رشته زمزمه های شبانه

ناگاه

یکباره

رسن فریاد خواهند شد

شک نکن

شک نکن

قطعه ۶۳

یک لیوان قهوه شیرین

صندلی آسایش کافه

روزنامه های صبح با اخبار مغشوش

روزنامه های بعد از ظهر با تیتراهای بیات

شبنامه های لگد شده

مداد نوک تیز قرمز

سیگار خاموش بر لب

گزیده گزیده خط می کشد مرد پیرامون عناوین

یک به یک

واژه به واژه

جمله به جمله

جمع بندی برای برد و باخت

کفه ترازو بر هیچ نمی چربد

کمی عاشقانه

کمی جسور

یادداشت شعری بر مام وطن

کافه را ترک

سیگاری نوروشن می کند

تیترا بزرگ شبانه اخبار

شاعری سترون

مام وطن باردار کرد

قطعه ۶۴

نرمک نرمک

سر ریز می شود برف

بی توقف

پیوسته

خسته

بر تاج سیاه جوانی

خرد می شود استخوان ها

بی صدا

آرام

زیر سنگ آسیاب زمان

شاید

شاید نرم و رام گردد این ذهن وحشی بی باک

لیک هنوز و هنوز

هر روز و هر روز

هوای تازه

مرثیه های خواننده بر خاک

لقمه از دهان ربوده خویش

طلب می‌کنم

تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است

قطعه ۶۵

آسمان نحیف و زار

شکم چسبیده بر پشت

چشم خشک

کاسه گدائی در دست

داغ ننگ بر سینه

زخم تهمت بر پشت

بی قیل و قال

سوره توبه می خواند گناهان زمین را

قطعه ۶۶

سرخ و سپید

آبی و سبز

گل های قالی گره در گره مهر می کرد

دست ها دوست دار نوازش

چشم ها تشنه دیدار

یک دو بار برید انگشت به غفلت

دو سه بار خواب ربود او را

قالی بخت بود و زمان کوتاه

اسفندیارش غرق هفت خوان فریب

بی برهان

بی منطق

کشورگشا گشته

کاهنان از شراب قدرت سیر می کرد

قطعه ۶۷

شهر

طوفان

آتش

شهر در طوفان آتش

سر به زیر لحاف بی خیالی

اندیشه نعمت باران دارم

شاید

شاید مرا خاکستر در بر نگیرد

قطعه ۶۸

شبم شرم بر پیشانی

نسیم تبسم بر لب

شوخ می شود چشمان تو

شیطنت چشم های مرا

دست هایم مهر آغاز کرده

عشوه گیسوانت پا می گیرد

دل به جنون داده

قفل زنجیر احساس باز می کنیم

قطعه ۶۹

اندازه می زنم

صبور

آرام

مساحت وجود خویش

یک وجب بیش نیست

لحد سکوت تا حضور سنگ تو

قطعه ۷۰

سرفه می کند

خشک

آغشته به لخته های خون

رنجور روزگار من

لقمه خارای سرخ حقیقت

بیمار

نگون بخت

پریشان کرده او را

قطعه ۷۱

شیهه اسب های جنگی

فریاد سلحشوران

چکاچاک تیغ ها برخاسته است

خانه های سپید و سیاه مخروب

صفحه نبرد شطرنج غرق خون

برد و باخت

کیش و مات را له می زند آونگ آرام زمان

قطعه ۷۲

پیر تجربه

بر پشت دست کوبیده

فریاد سر می دهد

واویلا

تاریخ

غول بی مهر

بی رحم

سنگین به زره غرور

بی اندیشه

متعصب به تکرار

چرخش دگر خواهد آغازید

هنگام

هنگام که خواب غفلت ربوده است تو را

قطعه ۷۳

بنام

سفره

مهمانی تازه بر پامی سازم

موش های ثانیه سفره پیشین جویده

عنکبوت های دقیقه تار تنیده اند

شاید ناخوانده وارد شوی

مباد

مباد غبار دلتنگی من آزارت دهد

قطعه ۷۴

کاج سربلند

آوندهایش خس خس حیات در گلو

سوزن برگ هایش زنگ خورده

میوه هایش نارس

ناقص الخلقه

دلگیر چون گوژپشت بر بام نتردام

سر بر آسمان می ساید

مهری طلب می کند ابرهای سیاه را

قطعه ۷۵

زمزمه

نوا

نجوای تو می پیچد در گوشم

استاده بر پای

تن تسلیم جادو می کنم

خوابگرد

بی خویشتن

ره کوی تو پیش می گیرم

بادآباد

هر چه پیش آید خوش آید

قطعه ۷۶

چه دیر

خموده

پریشان

بیدار شد خورشید

فسرده از قهر ماه

بستر تنهایی را آزرده خاطر بود

قطعه ۷۷

یک دوسه

سه دو یک

طبل بزرگ زیر پای چپ

نظر بر روبرو

گریزان از من

سال هاست رژه می روند واژه ها

دل به سپاهیان و خون و آهن داده اند

کامکار و شادمان

بر گردن دارند روبان پیروزی

همنشین سیاست پیشه گان گشته اند

قطعه ۷۸

یک به یک

مسلسل وار

ثبت ثانیه ها را نشسته ام

خیره در چشمانت

پیکره ای نو

مقدس

در خور ستایش

تندیسی جاودان می سازم از تو

قطعه ۷۹

بیهوده

خמוש

چشم بسته بر جهان

عزای خویش نشسته ای

کلاغ های انزوا

متبسم

صبور و رام

تورا

تورا به طعام نشسته اند

قطعه ۸۰

کنکاش

جستجو

تفتیش تو را می نشینند

هر زمان

هر مکان

مباد

مباد روزنه چشم هایت

واژه های زبانت

در حفا

پنهان

سوی دیگر باشد

قطعه ۸۱

بیابان روزمرگی

خشک

بایر

بی حاصل

آسمان متعفن از ناامیدی

ابرها افسرده

بار نونمی آورند

کرکس های زمانخوار

در چرخش

مردار خوار لحظه های ناب

سرگشته

حیران

کور و الکن

عصاکش یکدیگر می گردیم

قطعه ۸۲

پای می فشارد

هنگام و ناهنگام

پیش و پس هر جرعه

با دیدار هر دشنه

هر قطره خون

یاد تو

بغض مرا

قطعه ۸۳

پس بدرقه تابستان تو

میهمان پاییزم

هر روزه سه وعده

صبح

ظهر

شام

پذیرایی تا مرز حناق

به صرف اندوه

دلتنگی

پریشانی

قطعه ۸۴

گم کرده بخت

بانوی آرامش

صبوری و انتظار

شهبسوار

پهلوان

پیلتن

دیوکش

لوطی و عیار تو اسیر افسانه شد

سرزمین های دور را

نذر چه کرده ای

که این گونه

دست خالی

چشم در انتظار

خسته

وامانده

کوچه اقبال خانه کرده ای

قطعه ۸۵

گونه سرخ به شرم

چشم نا آشنا به غیر

لب

لب مداوم در ثنا

فسرده روی

بامن بگو

بامن بگو

بانوی حجب و حیا

رازدار کدام دلهره ای

قطعه ۸۶

بازار مکاره

فریب

دورویی

نار فیتی

برپاست

روزگار رخت ظلمت

تباهی برتن

سرود می خواند

سرودی از جنس مرثیه

و مردمان

مردمان غرق سوز دل

مداوم

بی انقطاع فریاد می کنند

های کجاست معجزه

مرد آئین

تیغ راستی

و مرد

مرد ایستاده بر مدار خورشید

لیخند بر لب

چشم بسته

صبور

دل شکسته

آواز می دهد

هل من ناصر ینصرنی

قطعه ۸۷

خورشید غروب می کند

آوار می شوی

ناگه

بی خبر

بی دعوت

اندیشه مرا

قطعه ۸۸

رود

جاری مطلق

مظهر

ناب

مرا می خواند

همراه می شوم

غسال ابدی پاک می کند

سرسپرده

بی اندیشه

گناه با تو بودن را

قطعه ۸۹

هراس

انتظار

چشم های خیره

گام های بیهوده

کشف دوباره جزیره تنهایی

پاییز از راه رسید

تمامی تابستان

بهار

تورا جستم

زمستان نزدیک است

قطعه ۹۰

کلاغ‌های صبور اندوه

پر صدا

ضجه کنان

شخم می‌زنند با منقار خویش

مداوم

پی در پی

شیارهای مغز مرا

و تو

تو چونان مترسکی بی جان

بی تفکر

در سکونی ابدی

چرخه فنا

نابودی مرا می‌نگری

قطعه ۹۱

در نبردی نابرابر

سراسر کینه

قهر آگین

تحریم می شوم دیدار تو را

کودک درونم

گر سینه

بی پناه

زیر آوار تنهایی

سخت می گرید

قطعه ۹۲

بازیچه کام بخش

دلنک روزهای شاد

بی غم

جانقزای تو

شب‌ها

فسرده

پریشان

آوازی کسی

سرود تنهایی می خواند

تقدیر خویش را می‌گیرید

قَطْعَه ۹۳

دندان گزیدن به یک سیب

لقمه ای عشق

جرعه ای مهر

بی گمان

ناباور

پایدار

جراحی ابدی در پی داشت

ثبات تاریخ آفرینش

تورا فریبکار

حیله گر

مرا هوس باز

شهوت پرست

ثبت کرد

قطعه ۹۴

پنجه می کشد
هر زمان
آگاه
ناآگاه
کابوس تو
سیاه
چرکین
دل آزار
چهره آئینه مرا

قطعه ۹۵

تو

آبی آسمان

سبز زمین

سرخ آتش

جاری چون رود

سیال چون هوا

همنوا با باران

و من

من خوشبخت ترین کاشف جهان

قطعه ۹۶

آن مرد

سرد

سنگین

بی رحم آمد

چکمه سنگینی داشت

پشتوانه تو

دست های شکسته من است

قَطْعَه ۹۷

های

های مردگان با چشم های باز

برخاسته

هراس

غوغا

شورش بر پا کنید

از این زندگان آبی گرم نمی شود

قطعه ۹۸

تلخ می‌گرید

بی‌محابا

حد فریاد

کوک بر بستر خویش

زان خشک بریده است لبه‌ایش

دیگ‌های احسان مسافر کدام جاده‌اند

قطعه ۹۹

تیغ باغبانی کجاست

امشب تمام شب بوها را هرس می کنم

جسوراند و بی باک

ایشان

ایشان با عطر تو رقابت می کنند

یادگارهای تو خشمگین می شوند

قطعه ۱۰۰

بر مدار خود استوار
چگالی تکرار را سنگین و سنگین تر می کند
مرد خسته از روزمرگی هر روز

بر چرخه آفتاب و مهتاب پایبند
بی اندیشه
بی جنبش
سر فرو برده در یقه پالتوی تنهایی

قطعه ۱۰۱

چه سخت می شکند

نادم

پشیمان

دست های نباتی من

توان دندان مار آستین ندارد

قطعه ۱۰۲

بیهوده می گویم طبل تنهایی
الکن و لال
پریشان است و گوشی آشنا نمی یابد

قطعه ۱۰۳

شور می گیرد
مجنون می شود
برازنده لیلای دست هایت
دست هایم

قطعه ۱۰۴

نشسته بر بساط عیش

پی در پی

جام در جام

نوش نوش گویان

می نوشم شوکران تلخ غیبت تو

همسفره با کلاغ های پاییزی

قطعه ۱۰۵

های های

واژه های مغرور

مکار

بر گرداب خویش سرگردان

بر شما خشم گرفته

دهان می بندم

چشمان من هزار سخن دارند

چشم های او سخن شناس اند

دانش مهر را همین بس

قطعه ۱۰۶

سر مه چشم می شود

زیبا

شفا بخش

معطر

گرد قدم های رنجیده تو

بر طبل هیئات می کویم

سورنای غفلت ساز می کنم

جهان و جهانیان را همسر و همسایه نیستم

قطعه ۱۰۷

بر سریر اندوه نشسته
تاج گلایه بر سر
عصای دل شکستگی در دست
بودای درون من حکمرانی می کند
تبسم جاوادان برده از یاد

قطعه ۱۰۸

بیهوده
پوچ
زخم می زخم
سپاه خاطرات رنگین تو را
به خشم هم تارومار نمی شوند

قطعه ۱۰۹

هزارپاره

هزارپاره بی سامان

هزارپاره بی سامان روزگار

به اندوه

به اندوه سترگ

به اندوه سترگ خفتن و خفتان

به راه خویش

به راه خویش بی کلام و سخن می رویم

چون خوابزدگان رستخیز

وحدت

وحدت جهان

وحدت جهان ذرات

معنا ندارد

قطعه ۱۱۰

زبان

زبان می برم به تیغ

که واژه ها

واژه ها می چرخند بر مدار سیاه چال های کهنکشان

و من

من به یقین

راسخ

استوار

اسیر جذبه اولین سیب مانده ام

قطعه ۱۱۱

جلسه تن تن قهوه

هزار هزار نخ سیگار

مشت مشت مسکن های رنگین

بیهوده اعتیادی است سخت

رهایی ناممکن

آتش زبانم خاموش نمی شود

قطعه ۱۱۲

زهدان تقدیر

بی کنش

آرام

چون خارا سنگی از دم باد

بارور اتفاقی نو شد

تو

بی محابا

بی هول و هراس

پای بوس نوزاد را نشستی

خفته در لحاف تنبلی ذهن

من

همه تشویش

نادان کار خویش

همراه تو شدم

باشد

باشد ما شویم

دوزخی نورا

اینچنین کاتب تاریخ

بی گمان

بی اندیشه

بر ریش هر دوی ما خندید

و بر تکرار سرود

و تکرار نوشت

قطعه ۱۱۳

پیمانه های شکیبایی

یک به یک پر

لبریز می شوند

توان پایداری

سکون

سکوت ندارم

آخر الزمانی دیگر است

آواز صور اسرافیل آن

دوستت دارم های بیایی

بی انقطاع

و تو

و تو خواهی شکفت بر دروازه انتظار

قطعه ۱۱۴

آماج تیر هراس

مثله

بریده دست و پای

سر بر دار می شوم

چشمانت

چشمانت به قهر می نگرند

قطعه ۱۱۵

نرم

بی وقفه

ره می پیماید آونگ زمان

می لغزد بر حجم دود سیگار

اندیشه های گرسنه به خاطرات

تشنه به سراب یادبودها

چپ مرا

راست تو را می خواند

میانه

تعادل

وحدتی در کار نیست

قطعه ۱۱۶

آواز بر آمد

چون رعد

پژواکی سترگ

مداوم

بی مرگ

پیچیده در کوهسار اندیشه

بر چه کاری؟

گوش‌ها به پنبه لجاجت بسته

زبان به واژگان بی حیا سپردم

بی جنجال

هیاهو

فریاد کردم

بور یای غفلت می بافم

مردمان خویش را

سکه شادی ضرب زنند

هنر دگراندیشی ساز کرده

ریشه هراس در آتش جسارت مهر بسوزانند

قطعه ۱۱۷

و بوسه
بوسه هایی که مرگ آفریدند
و مرگ
مرگ هایی که بی چون و چرا
حیات تازه بودند
و تناسخ
تناسخی مکرر میان آن بوسه و این مرگ
های های
های های بس گریستم
بی پشت
بی پناه
سردرگم
در غیاب چاره باریده از آسمان
پاگرفته بر زمین
چاره واپسین
آخرین
رخ نهان کرده از من

قطعه ۱۱۸

چشم بر هم

پای در رود

سر بر نسیم نهاده

سرد می شود

آرام

آرام

گداخته های آتشفشان دیدار

نم می کشد باروت اشتیاق

پای می گیرد بذر نیلوفر انتظار

قطعه ۱۱۹

بر پنجه می لغزی

نرم

چون نسیم

گرم

چون رخسار سرخ آتش

تبسم های بی باک تو

کولیانی مانند ساحر و دلفریب

مردان جسور را دام و بندی ابدی بر پای

قطعه ۱۲۰

و انتظار

انتظار در چشم هایش لانه

سراپایش تسخیر کرده

جوجه فسردگی زیر پر داشت

و لب هایش

لب هایش تابوت واژگان مرده بود

شهیدان بی کفن مهر

غسل کرده در خون دل

قطعه ۱۲۱

آسمان نمی بارد
آفتاب نمی تابد
مه پشت روزن امید
مشوش
دل لرزان
قهوه بی خوابی می نوشد
کوچه ها دلتنگ
سایه ها بی آزاراند
خموشی استوار
کابوس هایم دود می شوند
پی در پی
بی انقطاع
در آتش سیگار

قطعه ۱۲۲

آرام

مشتاق و خواستار

چشم خیره دارم

کافه دیدار

خیابان مهر را

آواز قدم هایت گوش شهر کرده است

قطعه ۱۲۳

بی باک

شوم

جسور و دلاور

اندیشه های ناخواسته و سیه

فراز می شوند

خور تو خموش

مه من هلال گشته است

قطعه ۱۲۴

ای کاش

ای کاش برش های نان معکوس قامت

جام های آب اندازه عطش انسان

سفره های دلتنگی

گوش های آشنا باز

چشم ها تا انتهای اقیانوس فراخ بود

و آنگاه

و آنگاه سرود جاودان

بی همتا

گوش نواز مهر

از دهان هر کلاغ جاری

رود زندگی را ساری می شد

قطعه ۱۲۵

شب از کدامین سوی

بیمار

پیریش

پرسه می زند روز را

پنجره های انتظار بسته

محبوس می شود روح خطا کار من

قطعه ۱۲۶

سرخ سرخ

شرمگین

پر بهانه می شود خورشید طلایی

از پس پرده

نم نم

بی تشویش

پر حیا

رخ نموده

هم ساغر ماه

مهمان من می گردی

قطعه ۱۲۷

بانوی فسرده نا آرام

کاهنان معبد آرامش

عیاران خود فراموش را ماند

پنجه در پنجه احساس

مغرور

استوار

فرآیند نو آغاز می کند

پشت گیسوان تراشیده

آتش مهر خموش خویش

کین خواه روزگار از دست رفته است